

متن پرسش

با سلام خدمت استاد: نظرتان را راجع به متن زیر می خواستم بدانم. لطفا به امثال شهید آرمان علی وردی و... ارجاع ندهید، همه ملتفت به گذار از این وضعیت واقف هستیم و می دانیم اینها در مسیر انقلاب پیش می آید بحث توصیف است شما که بیشتر در جریان هستید آیا همچین یاسی در بین جوانان نمی بینید؟ ما که سخت از دست انقلابی ها خسته شدیم، از وضع بد اقتصادی اینقدر خسته نیستیم که از دست این دزدان قانونی و شرعی، آیا برخوردی که با جریان عدالت خواه شد را ندیدید؟ آیا برخوردی که با جمهوریت و حتی کسانی که عمری در مسیر انقلاب زحمت کشیدند؟ دغدغه من مایوس شدن است که به نظرم این متن خوب متذکر شده و الان اون شور رو بین دوستان که همگی جوان هستیم نمی بینم. افراد مذهبی و عاشق انقلاب اما اصلا دیگه حتی بحث سیاسی و... هم در کار نیست همه چیز را رها کردند و دنبال یه زندگی ساده ساختن رفتیم و اصلا انگار نه انگار امثال آقای قنبری و... هم هیچ کاری نمی توانند پیش ببرند جز چهار تا سخنرانی برای چند جوان هم سن من که وقتی از مجلس بلند می شویم هیچ امیدی برای به دست ما حل شدن امور وجود ندارد مگر امثال ایشان و... توانستند کاری کنند که ما بتوانیم؟ اصلا مگر کسی می گذارد؟ البته اکثرا از این مسائل دوستان حتی انقلابی من گذشته اند و فقط می گویند ان شاءالله درست می شود و گویی همه می دانند کار دست غیر است ربطی به ما ندارد و ما برویم یک زندگی خودمان را بسازیم. امروز در حوزه نوجوانی را دیدم آمده بود و معلوم بود تازه طلبه است دوست داشتم بپرسم چرا آمدی؟ مگر نمی بینی بزرگتر ها هم خسته شده و به یک میز در اینجا بسنده کردند تا گذران زندگی باشد و دعا حواله انقلاب می کنند. آمدی که چی؟ چهار تا حرف از سخنرانی آقایانی مثل پناهیان و ازغدی و... گوش دادی فکر کردی خبری است؟ خود آنها هم ول معطل هستند چه برسد به نسل بعد. این چینی دیگه بند نمی خورد! در طول سالیان گذشته آنچه همواره عامل تولید قدرت برای حاکمیت جمهوری اسلامی بود. انرژی برخاسته از همراهی حداکثری توده و البته کنشگری حلقه های میانی اثرگذار بر توده بود. (مصطلح به جوان مومن انقلابی) آنچه امروز عامل از دست رفتن قطعی قدرت جمهوری اسلامیست اولاً فقدان همراهی توده هاست. ملت با فهم دوگانگی ها اساساً دیگر زیست تحمیلی «ضدزندگی» موجود را با گزاره های ایدئولوژیک و دینی تحمل نمی کنند و نمی پذیرند. اتفاقی که در دهه های گذشته حسب عدم دسترسی به رسانه های آزاد و بی اطلاعی از درون ساختار(دعواهای خودتان را به میان مردم نبرید) و البته تحفظ بیشتر مسئولان در همراهی نسبی با ملت عامل همراهی توده ملت با ساختار بود. اما نکته مهمتر فهم وضعیت کلی حاکم بر اتمسفر حلقه های میانبست. همان جمعیتی که

نقطه اتصال جمهوری اسلامی به آحاد ملت بود. من اگر بخواهم وضعیت روانی کلی حاکم بر حلقه های میانی را بر بشمرم، مهمترین آنها «سرخوردگیست!» سرخوردگی ایدئولوژیک: این جوانها پس از فهم واقعیت‌های عریان سیاسی و اعتقادی موجود دچار نوعی کولپس می شوند. فروپاشی که پیامدش سرخوردگی است. محال است باب گفتگو را با یکی از دوستان حزب اللهی خود باز کنید و این سرخوردگی در سطوح عمیق را مشاهده نکنید. سرخوردگی که بعضا کار را به استعفا و ترک کار هم کشانده است. سرخوردگی اقتصادی: این جوانان هنگامی که با بخش واقعیت‌های عریان اقتصادی آقایان مواجه می شوند دوباره به حجم سرخوردگی های قبلی آنها افزوده می شود. حق هم دارند عمده آقایان در راس از نظر اقتصادی وضعیت بسیار مطلوبی دارند و لاقا مثل عمده جوانان حاضر در حلقه میانی اسیر امور یومیه نمی باشند. در یک هم افزایی ناخودآگاه بین ساختار و جوانان حاضر در حلقه های میانی، جوانان با کوچ داده شدن بسمت ایجاد موسسه و تشکل و اندیشکده گامی بزرگ بسمت رفع حوائج اقتصادی برداشتند. البته این سفره نیز گستردگی آنچنانی ندارد. فلذا باز سر خیل کثیر جوانان حاضر در حلقه های میانی بی کلاه می ماند! بماند که اوضاع دهشتناک اقتصادی که طرح های استراتژیکی همچون جوانی جمعیت را هم از بودجه بی بهره نموده است، اجازه تخصیص بودجه به همان اندک جوانان حاضر در موسسات و اندیشکده ها و تشکلهای را هم نمی دهد. و آنهم چند سالیست سرشان بی کلاه مانده است. حال اتفاقی که این بار حادث شده است و بنده و دیگر دوستانی را به این باور قطعی رسانده است که این چینی جمهوری اسلامی دیگر بند نمی خورد، عریان شدن انگیزه های اقتصادی خود حلقه های میانیست! این بچه ها بصورت خیلی واضح و در یک رقابت سخت و حتی خشن در اشلهای ملی و استانی با یکدیگر، دربه در بدنبال پول و بودجه هستند. حالا اینکه دلایل این تنازع خشن چیست چند موردی را می توان برشمرد: ۱. بی اعتمادی به وضعیت کلی پیش روی جمهوری اسلامی و ضرورت بستن بار خویش ۲. بی اعتمادی به وضعیت کلی پیش روی دولت مطبوع و عدم اطمینان از ۸ ساله شدن آن ناظر به کیفیت فاجعه بار عملکرد ۳. اجبار و تنگنای بی امان اقتصادی عمومی که بالتبع دامان این قشر را نیز گرفته است. (حلقه های میانی عمدتا بر خلاف حاضرین در قله هرم خیلی وضعیت اقتصادی مطلوبی ندارند) ۴. انتقامجویی اقتصادی بجهت فروکش نمودن حس سرخوردگی از بابت همه تلاشهایی که در طول سالیان گذشته با انگیزه های خاص (شهدا و انقلاب و امام حسین و...) انجام دادند اما به ناگاه واقعیت‌های سیاسی و اقتصادی عریان هیئت حاکمه همه آنها را ویران کرد! علی ای حال بزرگترین اشتباه ساختار این است که فکر می کند این چینی را می شود با قدرت سرنیزه و تفنگ بند زد! نه آقا جان اولاً این چینی تاکنون خیلی بند خورده است. ثانیاً ملات اصلی بند زدن در طول سالهای گذشته با همه آن ناکارآمدی ها نه تفنگ که مردم و همین انگیزه های غیرمادی حلقه های میانی بود که دیگر نیست. این چینی دیگر بند نمی خورد.

آل عمران نظر کنیم که می‌فرماید: «و لا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ & فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ يَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ & يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةِ مِنَ اللَّهِ وَ فَضْلٍ وَ أَنَّ اللَّهَ لا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ».

اولاً: می‌فرماید آن‌هایی که در راه خدا به قتل رسیده و به شهادت نایل شده‌اند دارای حیات خاصی هستند ماورای حیات دنیایی اهل دنیا و یا حیات برزخی مردگان. بلکه حیاتی که در نزد پروردگارشان هستند و از رزق خاصی بهره‌مند می‌گردند که بنده این حیات را سومین حیات می‌نامم با بهره‌مندی‌های خاصی که آن‌ها را راضی و شادمان کرده. ثانیاً: می‌فرماید آن شهیدان متوجه همراهان خود و آینده راهی که در آن تاریخ گشوده شده هستند و به همراهان خود که به آن‌ها ملحق نشده‌اند بشارت می‌دهند که نه نگران و محزون کوتاهی‌های گذشته باشند و نه نگران موانعی که در مقابل این راه هست و معنای حضور در آینده در دل این بشارت که شهدا به همراهان خود می‌دهند روشن می‌شود. ثالثاً: در آیه بعد بشارت را به اوج خود می‌رساند و از «نعمت الهی» به طور مطلق سخن می‌گوید که به تعبیر علامه طباطبایی «رحمت‌الله‌علیه» این ولایت است که مطلق نعمت می‌باشد، حاکی از آن‌که در بستر حضور در تاریخ توحیدی که انسان‌ها برای تحقق آن از فداکردن جان خود ایجابی ندارند کار تا آن‌جا جلو می‌رود که آن جامعه و آن مردم ذیل ولایت الهی قرار می‌گیرند که حاصلش «يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» است تا از هرگونه ضعف‌های فردی و اجتماعی رهایی یابند و به نتایجی می‌رسند مافوق تصور. به همین جهت فرمود شهدا علاوه بر این‌که بشارت به نعمت الهی دادند و «فضل» به امری افزون بر آن نیز بشارت دادند. رابعاً: در آخر آیه فرمود: خداوند اجر مؤمنین را ضایع نمی‌کند و صراحتاً خبر از آینده‌ای بس متعالی داد که حتمی‌الوقوع است زیرا بحث در اجر شهدایی بود که در بستر حضور در تاریخی که بنا است توحید الهی و ولایت ربّانی را حاکم کند، در مقابل استکبار ایستادگی کردند و اجر آن‌ها چیزی نخواهد بود مگر افول سیطره تاریخ استکباری و به میان آمدن تاریخ توحیدی و ولایت الهی.

در این مورد خوب است به سخنان حصرت امام خمینی «رضوان الله تعالی» نظر کنید که می‌فرمایند:

« ما برای درک کامل ارزش و راه شهیدانمان فاصله طولانی را باید بپیماییم و در گذر زمان و تاریخ انقلاب و آیندگان آن را جستجو نماییم. مسلم خون شهیدان، انقلاب و اسلام را بیمه کرده است. خون شهیدان برای ابد درس مقاومت به جهانیان داده است. و خدا می‌داند که راه و رسم شهادت کور شدنی نیست؛ و این ملتها و آیندگان هستند که به راه شهیدان اقتدا خواهند نمود. و همین تربیت پاک شهیدان است که تا قیامت. مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. خوشا به حال آنان که با شهادت رفتند! خوشا به حال آنان که در این قافله نور جان و سر باختند! خوشا به حال آنهایی که این گوهرها را در دامن خود پروراندند! خداوندا، این دفتر و کتاب شهادت را همچنان به روی مشتاقان باز، و ما را هم از وصول به آن محروم مکن. خداوندا، کشور ما و ملت ما

هنوز در آغاز راه مبارزه‌اند و نیازمند به مشعل شهادت؛ تو خود این چراغ پر فروغ را حافظ و نگهبان باش.»

۳. حضور در آینده‌ای قدسی

در موضوع اندیشیدن نسبت به آینده، لازم است به نظری توجه داشت که بشر جدید به خویشتن خویش دارد و در همین راستا می‌تواند خود را در بستری از سنت‌های اصیل عالم احساس کند، در این صورت در عین جوابگویی به یقینی که در درون خود به دنبال آن است، سعی دارد به نوعی از توهم‌زدگی که عموماً فرهنگ مدرنیته گرفتار آن است، دچار نشود. آری! برای حضور در آینده‌ای قدسی باید حضور در سنت‌های الهی دائماً مدّ نظر باشد، تا در همه صحنه‌ها بر خلاف فضا سازی شبکه جهانی که فریب‌کارانه ما را در توهمات متوقف می‌کنند، در واقعی‌ترین واقعیات به سر بریم. واقعی‌ترین واقعیات در این زمانه، تاریخی است که با انقلاب اسلامی شروع شده تا انسان‌هایی همچون حاج قاسم سلیمانی در آن متولد شوند و تولد چنین انسان‌هایی همچنان ادامه یابد. این است راز امیدواری به آینده در تاریخ انقلاب اسلامی.

۴. حضوری در راستای گستردگی انسان جدید

در نظر به «آینده» در عین حضور در سنت‌های الهی، با آینده‌ای روبه‌رو خواهیم بود که مفهومی و ذهنی نیست، بلکه حضوری است در راستای گستردگی انسان و انسان در دل این نوع حضور با امر بسیار مهم «جاودانگی» در عین حضور تاریخی خود روبه‌رو می‌شود، امری که متأسفانه عموماً مورد غفلت قرار می‌گیرد که چگونه انسان می‌تواند در آینده وجود خود حاضر باشد و جاودانگی خود را احساس کند. عظمت حضور تاریخی در انقلاب اسلامی را باید در چنین نگاهی دنبال کرد و این‌که انسان جاودانگی خود را در آن حضور و در سنت‌های الهی احساس می‌کند و می‌یابد که این تاریخ همراه ما است و از این جهت می‌توان گفت یکی از شاخصه‌های حاج قاسم در فهم تاریخی که با انقلاب اسلامی پیش آمده، آن است که متوجه می‌شود دیگر این تاریخ، تاریخی است که همراه ما می‌باشد و همه فعالیت‌های آن شهید بزرگوار را می‌توان در این راستا تحلیل کرد، هرچند می‌داند ایران در واقع دو کشور است؛ کشور زیبا کلام‌ها و کشور آقای رئیسی‌ها. و هنر او مانند رهبر انقلاب آن است که اتفاقاً در همین کشور، به جهت ظرفیت‌هایی که انقلاب دارد، با صبر راهبردی به اهداف اصیل انقلاب فکر کند. با توجه به هوشیاری نسبت به ظرفیت‌های تاریخی انقلاب اسلامی و با رعایت چنان صبری، نه جریان استکبار دیروز توانست در سوریه پیروز شود و نه کودتای هفتاد روزه «زن، زندگی، آزادی» توانست در ایران چیزی به دست آورد.

۵. تنها بیش از دو تاریخ در مقابل‌مان نیست

با نظر به شخصیت حاج قاسم سلیمانی و برخوردی که آمریکا با او انجام داد، ما باید متوجه باشیم تنها بیش از دو تاریخ در مقابل‌مان نیست و با توجه به این‌که انسان موجودی است تاریخی و «تفکر» نیز امر تاریخی می‌باشد؛ خود را در کلیت یکی از این دو تاریخ می‌توانیم معنا کنیم و این‌جا است که با حضور در تاریخی غیر از تاریخی که حاج قاسم به آن تعلق دارد، باید مریم رجوی را به عنوان رئیس‌جمهور بپذیریم، به عنوان حضور در تاریخی که مقابل جمهوری اسلامی است. از این جهت است که ابتدا و به صورت کلی باید در نزد خود مشخص کنیم به کدام تاریخ در این زمانه تعلق داریم، وگرنه با اکنون‌زدگی و بی‌تاریخی، آن‌چنان دچار پوچی و سرخوردگی می‌شویم که نمی‌توانیم «خود» را ادامه دهیم و مانند آقای محمد مرادی به دنبال بهانه‌ای هستیم تا خودکشی کنیم حتی اگر بهانه ما دفاع از شعار «زن، زندگی، آزادی» باشد. والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

<https://eitaa.com/matalebevijeh/۱۲۸۲۴>

[۱] - إرشاد القلوب إلى الصواب، ج ۱، ص ۱۴۰